

علت و دلیل در علوم اجتماعی

حسن آقا نظری*

چکیده

علت و دلیل دو مفهوم متفاوت اند نه مترادف. تحویل دلائل به علل ادعایی بدون دلیل است. با توجه به این تفاوت نگاه علت‌گرایانه در علوم اجتماعی به دنبال شناخت مشابهت‌های بیرونی و نظم حاکم بر آنهاست. واقعیت این است که در پدیده‌های طبیعی مشابهت‌های بیرونی و نظم حاکم بر آنها را می‌توان مشاهده و آنگاه آن را در قالب رابطه قانونی بیان کرد. از این رو تعقل، اندیشه، اختیار، اعتبارات در این رابطه قانونی تأثیری ندارد و لکن در واقعیت‌ها و اعمال اجتماعی صرف مشابهت‌های بیرونی نمی‌تواند راهبرد منطقی برای درک آنها باشد. زیرا در شکل‌گیری این نوع اعمال و واقعیت‌هایی حیات اجتماعی، عنصر آگاهی انسان، اختیار، اعتبارات مورد پذیرش او، به عنوان دلیل تأثیر تمام دارد. با توجه به تفاوت واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی، آثار و نتایجی نسبت به روش‌شناسی، کارکرد روش تجربه، جنس ادراکات تئوری و نظریه علمی، در دو حوزه علوم طبیعی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی: علوم اجتماعی، علوم طبیعی، علت، دلیل، تفهیم، کارکرد روش تجربی، ادراکات اعتباری، قاعده رفتاری

۱ - تفاوت مفهوم دلیل و علت

علت با حصول معلول، مرتبط است و دلیل با صدق و کذب گزاره‌ها، علت مرتبط با ایجاد است و دلیل برای اثبات موجه بودن و موجه نبودن گزاره‌ها به کار گرفته می‌شود. اکنون مورد ادعا، این گزاره است که «دلیل غیر از علت است» این مدعی به نوبه خود دلیل برمی‌دارد نه علت؛ در واقع، علت اثبات آن، این دلیل است که اگر دلیل به علت تحویل شود و هر دلیلی، علت به حساب آید، در این صورت این سؤال مطرح است که آیا گزاره «هر دلیلی علت به حساب می‌آید» دلیلی دارد، یا علت؟ اگر دلیل دارد پس معلوم می‌شود این گزاره با علت ارتباطی ندارد و نمی‌توان دلیل آن را به علت تحویل نمود و اگر علت داشته باشد؛ بنابراین، چنین گزاره‌ای با علت خاص خودش به وجود آمده است و دلیلی برای صدق و اثبات ندارد؛ در واقع، تحویل دلیل به علت مجالی برای معرفت باقی نخواهد گذاشت و مسیر اثبات و ابطال عقلی را مسدود خواهد کرد. اعتقاد به اینکه همه دلایل را می‌توان تحویل به علل برد، مدلول آن این است که عقل همه آدمیان را در همه احوال می‌توان خفته پنداشت و هر باوری را با علتی همانند تلقین در ذهن انسان‌ها نشانند.

به عبارت دیگر، علت هیچگاه جای دلیل را نمی‌گیرد با معلل کردن موضوعی^۱ نمی‌توان آن را مدلل ساخت^۲ مثلاً چرایی (علت) ورود فکر و اندیشه‌ای در ذهن، پیدایش آن را در جهان ذهن تفسیر می‌کند اما موجه بودن و صادق بودن آن را اثبات نمی‌کند. زیرا دلیل از جنس ادراک و شعور است با ادراک و شعور می‌توان اندیشه‌ای را صادق، موجه دانست؛ نه با علت ایجاد آن در عالم ذهن. حتی نفی دلیل هم به عنوان یک ادعا دلیل برمی‌دارد نه علت چون با ادراک و شعور می‌توان این ادعا را پذیرفت یا نپذیرفت.

بر این اساس در تبیین پدیده‌های انسانی اجتماعی می‌توان طریق علت‌گرایی را انتخاب نمود. در این نگاه، این نوع پدیده‌ها به واسطه علل بیرونی شکل گرفته‌اند. انسان‌ها با همه استعداد فکری و سنجش‌های عقلانی‌شان در مسیر این علل خارجی قرار گرفته و این پدیده‌های اجتماعی به وجود آمده‌اند. رفتارهای اجتماعی از علت‌های بیرونی مدد جسته، فهم و شعور و درک عقلانی نیز هدایت شده، این علت‌هاست. همچنانکه می‌توان برعکس نیروها و عوامل بیرونی را محرکات و شرایطی تأثیرگذار در راستای کار عقل دانست تا با بهره جستن از نور درونی و توان خویش راهی را

1. explanatoin

2. Iustification

برای رفتن انتخاب نماید. در نگاه علت‌گرایی هرچه هست علت‌هایی هست بیرونی که عقل را هم به دنبال خود می‌کشاند ولی در نگاه دلیل‌گرایانه شرایط بیرونی و درونی و حالات فردی و جمعی، دعوت‌کنندگانی بیش نمی‌باشند که عقل را به محاسبه و انتخاب فرا می‌خوانند و نتیجه‌گیری و داوری را در اختیار او می‌گذارند. با حذف استدلال عقلانی و با تبعیت عقل نسبت به علل و محرکات نیرومند بیرونی و درونی، ریشه عقل و اختیار می‌سوزد، وانسان‌ها خواه ناخواه آگاهانه و ناآگاهانه به راهی می‌روند که علت‌ها ترسیم نموده‌اند، تنها قدرتی که با بررسی راه‌های مختلف، اختیار را تضمین می‌کند عقل است. زیرا جهان انسانیت عالم اختیار و تعقل است. عقل با دلیل کار می‌کند و دلیل هم جز در عقل، تأثیرگذار نمی‌باشد، با دلیل‌گرایی، عقل راه‌های مختلف را درک و اختیار مجال واقعی خود را پیدا می‌کند.

مثلاً پدیده توقف ماشین در هنگام چراغ قرمز، هم دلیل دارد و هم علت و دلیل را نمی‌توان جایگزین علت نمود. زیرا علت توقف ماشین ترمز گرفتن است و دلیل ترمز گرفتن راننده رعایت قانون راهنمایی است. بی‌شک دلیل ترمز گرفتن را نمی‌توان تحویل به علت برد؛ زیرا آنگاه که سؤال می‌شود چرا ترمز گرفته شد صحیح نیست که جواب داده شود، علت ترمز قانون است بلکه جواب صحیح این است که رعایت قانون راهنمایی دلیل اراده و تصمیم راننده بر گذاشتن پا بر روی ترمز بوده است. همچنانکه تأثیر ترمز نسبت به توقف ماشین را نمی‌توان تحویل به دلیل برد و این‌گونه گفت که ترمز دلیل توقف ماشین بود. زیرا تأثیر ترمز نسبت به توقف حرکت ماشین علت بیرونی است و دلیل با تعقل و شعور و اراده و اختیار انسان مرتبط باشد (وینچ، ۱۹۵۸، ص ۸۳).

۲. تفاوت و تشابه واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی

موضوع هر دانشی روش آن را معین می‌کند؛ زیرا همچنانکه برای تصرف در هر شیء مادی باید ابزار مناسب با همان شیء را انتخاب کنید، مثلاً برای بریدن سنگ از آزه خاص باید استفاده کنید، برای روش تحقیق هر موضوع نیز می‌باید روش متناسب با همان موضوع انتخاب شود. از این‌رو، پیش از اینکه درباره روش‌شناسی علوم انسانی بحث کنیم باید موضوع این علوم و تفاوت و تشابه آن با موضوع علوم طبیعی مورد بحث قرار گیرد؛ در واقع، بحث تفاوت و تشابه واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی از این جهت اهمیت دارد که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی موضوع، در روش‌شناسی آن تأثیر تمام دارد. بر این اساس اگر جامعه انسانی از نظر چیستی از جنس طبیعت دانسته شود، علوم انسانی، مسیر طبیعت‌گرایی را در پیش خواهد گرفت. بی‌شک نگاه طبیعت‌گرایانه به پدیده‌های انسانی به دنبال فهم علت و در جامه قانون آشکار می‌شود، زیرا کشف

علت به‌مثابه کشف قانون است؛ در مقابل نگاه انسانی و دلیل‌گرایانه در جستجوی فهم دلیل رفتار و به عنوان قاعده بیان می‌شود. در صورتی که رفتار اجتماعی انسان همانند موجود بی‌جان انگاشته شود و موضوع علوم انسانی بررسی ظاهر چنین رفتاری باشد، می‌توان نظم حاکم بر آن را مشاهده و همانند نظم حاکم بر طبیعت آن را بررسی نمود. جان استوارت میل بر همین عقیده بود که علوم انسانی بر وزن علوم طبیعی ساخته می‌شود. تفاوت این دو حوزه از علوم تفاوت در درجه است نه تفاوت در نوع. اگر در علوم طبیعی از علت جستجو می‌شود، در علوم انسانی نیز می‌باید به دنبال علت بود. به دیگر تعبیر کار اساسی علم این است که نظم موجود در جهان طبیعت و پدیده‌های انسانی را در قابل قانون علمی بیان کند. از این جهت، بین علوم انسانی و طبیعی تفاوت اساسی وجود ندارد و با یک روش علمی - تجربی می‌توان این نظم حاکم بر همه پدیده‌های طبیعی و انسانی را کشف و در قالب قانون تبیین نمود (صمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲).

برای تدوین قانون باید به دنبال مشابهت‌ها بود. اگر طبیعت بستر امور تکرارپذیر و مشابه نبود، قانون هم زمینه نداشت، بدیهی است مشابهت‌هایی در کشف قانون تأثیرگذار می‌باشند که قابل مشاهده باشند. از این‌رو، در طبیعت مشابهت‌های بیرونی به جهت قابل مشاهده بودن، در کشف قانون تأثیر تمام دارند و لکن در رفتارهای اجتماعی با مشاهده مشابهت‌های بیرونی نمی‌توان آنها را درک کرد تا اینکه قانون حاکم بر شکل‌گیری آنها را تبیین نمود. مثلاً محاکمه نمایشی همانند محاکمه واقعی، یکسان قابل مشاهده‌اند اما با صرف مشاهده نمی‌توان دریافت که کدام‌یک نمایشی و کدام‌یک واقعی است. بر همین اساس در نقطه مقابل طبیعت‌گرایان که انسان را پاره‌ای از طبیعت می‌دانند و وظیفه جامعه‌شناسی و اقتصاد را کشف مشابهت‌های بیرونی تعریف می‌کنند، دیدگاه دیگری وجود دارد که تحقیق و پژوهش درباره پدیده‌های اجتماعی را با همان روش طبیعی بر نمی‌تابد مثلاً ویلهم دیلتای بر این باور است که بین طبیعت و جامعه انسانی تفاوت‌هایی وجود دارد که مستلزم روش‌های کاملاً متمایزی است. به نظر وی عالم پدیده‌های اجتماعی - فرهنگی را باید از درون مشاهده و دریافت. زیرا روابط فعالیت‌های انسانی - برخلاف عالم طبیعی که رابطه علی و میکانیکی است - براساس ارزش‌ها و هدف‌هاست. تحقیقات عالم انسانی باید جهت شناخت تلاش‌های انسانی، به تفهم زندگی پردازد که تمام نیروهای احساسی و شناختی در آن به کار گرفته می‌شود (باماتور، ۱۳۵۶، ص ۴۳). در واقع رفتار انسانی همانند یک پدیده فیزیکی نیست که با مشاهده بتوان آن را درک کرد بلکه با آگاهی خاص باید آن را تفسیر نمود. زیرا انسان دارای ذهن و اندیشه و رفتار خود از عقل و فکر بهره می‌جوید. نقش علل بیرونی در شکل‌گیری

رفتار فردی و اجتماعی همانند تأثیر سردی شدید هوا در ایجاد سرماخوردگی نیست بلکه حداکثر به عنوان شرط و محرک تأثیرگذار است. به دیگر تعبیر انسان و رفتار خود به دنبال دلیل عقلانی است که از اندیشه‌های اخلاقی، حقوقی، فلسفی استمداد می‌جوید؛ در حالی که موجودات طبیعی بداعی این نوع اندیشه‌ها عمل نمی‌کنند بلکه به طور ناخواسته تحت تأثیر علت بیرونی قرار می‌گیرند. از این گذشته انسان موجودی مختار است و طبیعت اختیار ندارد. از این‌رو، انسان نسبت به حوادث پاسخ^۱ و طبیعت در مقابل عناصر بیرونی واکنش^۲ نشان می‌دهد. تفاوت واکنش و پاسخ این است که پاسخ سنجیده و مسبوق به دلیل و اختیار ولی واکنش معلول جبری و ناآگاهانه و ناسنجیده است. انسان به سؤال پس از فهم آن پاسخ می‌دهد نه واکنش، ولی چشم انسان در مقابل نور شدید واکنش نشان می‌دهد. به دیگر تعبیر جهان انسانیت جهان اختیار و تعقل است. اختیار فرع تعقل، و با قدرت تعقل و تفکر اختیار شکوفا و رفتار اختیاری آگاهانه و مستند به دلیل می‌گردد؛ از این‌رو، بررسی قلمرو و گسترش تأثیر دلیل در شکل‌گیری رفتارهای مشابه و امکان تبیین نظم نشأت گرفته از آن ضرورت دارد.

۳. دلیل‌گرایی در تفسیر رفتارهای اجتماعی

شناخت پدیده‌های طبیعی با ابداع مفاهیم و نظریه‌هایی انجام می‌پذیرد که آنها را توصیف و تبیین می‌کند.

دانشمند باید طبیعت را چنانکه هست از بیرون مورد تحقیق قرار دهد؛ از این‌رو، نظریه متناسب با مسأله مورد مطالعه را انتخاب و در چارچوب آن پژوهش خود را به سامان می‌رساند، اما مطالعه پدیده‌های اجتماعی به فهم حیات اجتماعی نیاز دارد که مردم با فعالیت‌های مداوم خود آن را می‌سازند و باز تولید می‌نمایند. انسان‌ها برای تعاملاتشان با یکدیگر معانی را به وجود می‌آورند و توسعه می‌دهند. از این‌رو، جهان اجتماعی پیش از آغاز کار دانشمندان علوم اجتماعی، دارای معنایی است که از جانب سازندگان این جهان اجتماعی به آن داده می‌شود. دانشمندان علوم طبیعی با جهانی سروکار دارند که دارای معنای خاصی نمی‌باشند. پدیده‌های عینی و خارجی بر دوش خود بار معنایی ندارند ولی دانشمندان علوم اجتماعی با جهانی ارتباط دارند که پدیده‌های آن دارای

1. Respons

2. Reaction

معنا می‌باشند. دلیل‌گرایان درک جامعه انسانی را به مثابه فهم یک زبان می‌دانند. شناخت یک زبان از طریق مشابهت‌های لفظی ممکن نیست بلکه باید معانی الفاظ را فهمید تا اینکه مدلول آنها را درک کرد. ممکن است دو جمله مشابه گفته شود ولی معنای مختلف داشته باشند، همچنانکه ممکن است دو جمله متفاوت از نظر لفظ، معنای یکسان و مترادف داشته باشند؛ بنابراین، فهم مشابهت‌های درونی رفتارهای اجتماعی مستلزم آگاهی از دلیل مشترک کنشگران است. دلیل‌گرایان در تفسیر و تفهم دارای روش‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی هستند که به طور فشرده مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) معناگرایی در شناخت رفتارهای اجتماعی

کنش از نظر وبر اساسی‌ترین مفهوم اجتماعی است. وی بین «کنش» و «کنش اجتماعی» تمایز قائل است. «کنش» عبارت است از تمام رفتارهای انسانی که فرد کنشگر هنگام آن کنش، معنایی ذهنی را به آن نسبت می‌دهد؛ اما «کنش اجتماعی» بدین معناست که در آن معنایی که از سوی کنشگر یا کنشگران قصد می‌شود، با رفتار شخص دیگری مرتبط می‌شود و این رابطه است که مسیر تداوم کنش را تعیین می‌کند (وبر، ۱۹۶۴، ص ۸۸).

بنابراین، آنگاه یک کنش، کنشی اجتماعی محسوب و مورد علاقه دانشمندان علوم اجتماعی واقع می‌شود که کنشگر معنایی برای آن داشته و کنش او معطوف به فعالیت‌های مردم دیگر باشد. مرکز توجه وبر آن معانی ذهنی است که اشخاص به کنش‌های متقابل خود در چارچوب‌های تاریخی - اجتماعی معین می‌دهند. رفتارهایی که خارج از این چارچوب و تهی از معانی فوق باشد، در قلمرو مباحث جامعه‌شناختی قرار نمی‌گیرد (صدیق سروستانی و همکاران، ۱۳۷۳، ص ۳۵۲ و همچنین بلیگی، ۱۳۹۱، ترجمه حسنی و همکاران، ص ۹۸). در واقع، او عکس‌العمل انسان‌ها به محرک‌های مختلف، بازتابی میکانیکی و از پیش تنظیم شده نمی‌دانست. انسان‌ها سعی دارند رفتار خود را با دریافت ایده‌آلی از کنش هماهنگ سازند؛ مثلاً کسی که کالایی را از مغازه می‌خرد، یا با بچه‌ای بازی می‌کند، معیارهایی برای اندازه‌گیری رفتار خود دارد. پس یک نوع ایده‌آل خرید کردن از مغازه یا بازی کردن با بچه‌ها وجود دارد که موارد واقعی، نمونه تقریبی آن است. در واقع، این معیارهای اندازه‌گیری رفتار خرید یا بازی با بچه‌ها معنای رفتار است که می‌توان آن را کشف و از روی آن نظم رفتاری را چنین تبیین کرد که در بیشتر مواردی که افراد این نوع انگیزه یا قصد و نیت دارند، به سوی چنین فعالیت‌هایی خواهند رفت و در تبیین همین نظم می‌توان نظریه‌پردازی و آنگاه آن را آزمون نمود. و بر جهت کشف معنای رفتار اجتماعی کنشگران از

نمونه‌های آرمانی بهره می‌جوید. این نمونه‌ها بر ساخته‌های انتزاعی دانشمندان علوم است، که برای فهم و درک موقعیت معنایی رفتار به کار گرفته می‌شوند. بدیهی است که این نمونه‌ها آرمانی می‌باید از ویژگی معنای رفتارهای اجتماعی انسان‌ها که همان انگیزه و قصد و نیت فاعلان آنهاست، برخوردار باشد تا به بهترین وجه ممکن انسجام منطقی با رفتارهای میدانی را داشته باشد (ویر، ۱۹۶۴، ص ۱۰۹ و ۱۱۰).

بر همین اساس انواع نمونه‌های آرمانی را ارائه می‌دهد. برخی از این نمونه‌ها متمایل به کنش گذشته‌اند که به عنوان کنش سنتی^۱ نامیده می‌شوند و برخی دیگر از احساسات تأثیر می‌پذیرند که کنش عاطفی^۲ قسمتی نیز مربوط به نظام هنجاری است، به گونه‌ای که نوع معینی از کنش با قطع نظر از پیامدهای آن برای کنشگر یا دیگران، کنشی عقلانی - ارزشی^۳ نامیده می‌شود. نوع دیگر کنش عمل‌گراست و آن را «کنش عقلانی هدفدار»^۴ می‌نامند. همین نوع کنش مورد توجه خاص و بر قرار گرفت؛ زیرا آن را با مهمترین نوع ایده‌آل یعنی مفهوم سرمایه‌داری جدید هماهنگ می‌داند (صدیق سروسستانی و همکاران، ۱۳۷۳، ص ۳۵۵)؛ بنابراین، هر کنش اجتماعی معنایی دارد که با درک آن معنا، می‌توان آن «کنش» را درک کرد تا قصد و انگیزه کنشگر تفهم نشود نمی‌توان رفتار اجتماعی او را فهمید.

ب) قاعده‌گرایی در تفسیر رفتارهای اجتماعی

کنش از نظر ویر همچنانکه اشاره شد، اساسی‌ترین مفهوم اجتماعی و دارای معنا می‌باشد. معنای رفتار از نظر او عبارت است از قصد و نیت و انگیزه کنشگر که از طریق نمونه ایده‌آل می‌توان آنها را دریافت و براساس آنها نظریه‌پردازی و آنگاه آن را آزمون نمود. قاعده‌گرایان نیز رفتار انسانی را دارای معنا می‌دانند؛ اما در تفسیر معنا، واژه قاعد^۵ را به کار گرفته‌اند. مثلاً وینچ بر این عقیده است که تمامی رفتارهای معنادار اجتماعی اند، زیرا رفتار در صورتی می‌تواند معنادار باشد که قاعده‌مند باشد و فرض بر این است که قواعد صبغه اجتماعی دارند. در واقع، رفتار معنادار یعنی رفتاری که

1. traditional
2. emotional
3. Value-rational
4. purposively rational
5. Rule

محکوم به قاعده جمعی است. مثلاً الفاظ زبان معنادارند زیرا دارای قاعده جمعی می‌باشند و جمع بر سر معنای آنها قرارداد کرده است. اگر کسی آن قراردادهایی که برای واژه شده است نداند، زبان نمی‌فهمد. از نظر وینچ تفاوت اساسی میان پدیده‌های اجتماعی و طبیعی را در همین قاعده‌مندی رفتارهای اجتماعی می‌داند، زیرا در طبیعت قاعده به معنای قرارداد جمعی، کارساز نمی‌باشد بلکه رابطه واقعی بین پدیده‌های طبیعی حاکم است و لکن رفتارهای جمعی محکوم به قاعده قراردادهای جمعی می‌باشند. بر این اساس برای فهمیدن اینکه شخص چه کاری انجام می‌دهد لازم است قاعده پیروی شده درک شود، این قواعد خصوصی نیستند بلکه مشترک بین افراد جامعه و مردم در روابط مختلف اجتماعی از آنها پیروی می‌نمایند.

درواقع، وینچ مفهوم رفتار معنادار را با تابع قاعده بودن مرتبط می‌داند. تمامی رفتارهای خاص انسان از آن جهت معنادار می‌باشند که قاعده‌مند هستند (۱۹۵۸، ص ۵۲). از این رو، قواعد نه تنها دلایل و انگیزه‌های رفتار را در اختیار قرار می‌دهند بلکه یادگیری برای زیستن در طراز موجودی اجتماعی وابسته به یادگیری این قواعد است. رفتار اجتماعی را به دلیل اینکه تابع قاعده است می‌توان فهمید نه به دلیل اینکه تابع نظم برخاسته از علت بیرونی است. بر این اساس، علوم طبیعی به زنجیره علت و معلول‌ها می‌پردازد و علوم اجتماعی فهم معنای رفتار انسانی را از آن جهت که قاعده‌مند است مورد تحقیق قرار می‌دهد.

به دیگر تعبیر، چستی رفتار اجتماعی آنگاه قابل فهم است که براساس قاعده انجام پذیرد؛ و قوام قاعده به قرارداد جمعی است که ماهیت اعتباری دارد و در قالب هنجارها، آداب، رسوم اجتماعی، تحسین و تقبیح، خوب و بد، ریاست، مالکیت، مبادله، ظهور و بروز دارد. در حیات اجتماعی هیچ رسم و مدلی قوی‌تر از زبان وجود ندارد همچنانکه برای تحلیل حیات اجتماعی انسان‌ها هیچگونه الگویی همانند الگوی زبان کارآمدتر نمی‌باشد. بر این اساس، در تفسیر و تبیین پدیده‌های طبیعی قواعد رفتاری، اعتبارات اجتماعی، هنجارها، قراردادهای جمعی تأثیری ندارد و لکن عمل انسانی آمیخته به اعتبارات است، پس فهم معنای رفتار به فهم این اعتبارات بستگی دارد. عمل اجتماعی انسان براساس قواعد که ماهیت اعتباری دارند، انجام می‌گیرد. بدون درک این قواعد که در واقع دلایل این نوع عمل می‌باشند، شناخت این عمل ممکن نیست.

۴. نقد قاعده‌گرایی

الف) در صورتی که عمل انسان معطوف به شخص دیگری انجام پذیرد و دیگری در انجام این عمل موردنظر باشد؛ به چنین عملی، عمل اجتماعی گویند (صدیق اورعی، ۱۳۸۲، ص ۲۱).

بی‌شک هر رفتار اجتماعی قاعده، چارچوب پذیرفته شده دارد اما برخی رفتارهای اجتماعی حامل عنصر اعتبار می‌باشند. اعتبار یعنی محسوب کردن صفتی برای فعل اجتماعی مثلاً در مواجهه با فرد دیگری دست بلند کردن، سلام کردن محسوب می‌شود؛ یعنی در روابط اجتماعی این نوع حرکت دست را سلام کردن به حساب می‌آوریم همچنانکه در مقابل کسی که وارد مجلس می‌شود بلند شدن و ایستادن احترام به او به حساب می‌آید؛ اما برخی دیگر رفتارهای اجتماعی با اینکه قاعده و چارچوب دارند قابل تعریف می‌باشند، نه اینکه دارای یک معنای اعتباری باشند. وقتی دست پیرمرد زمین‌فتاده‌ای را می‌گیریم و او را به آن طرف خیابان می‌رسانیم، عمل اجتماعی کمک کردن داریم. این عمل در عین قاعده داشتن تعریف دارد و آن را به عنوان دستگیری و کمک تعریف می‌کنیم اما صفتی را که ندارد، برای آن اعتبار نمی‌کنیم. پول گرفتن از بانک قاعده دارد و در عین حال به عنوان ادای قرض بانک به حساب می‌آید؛ همچنانکه پول سپردن به بانک با اینکه چارچوب معین دارد، قرض دادن به حساب می‌آید؛ بنابراین هر فعل اجتماعی قاعده دارد ولی قاعده‌دار بودن مساوی با اعتبار و قرارداد جمعی نمی‌باشد. قوام قاعده به پذیرش جمعی است ولیکن پذیرش جمعی به مثابه قرارداد جمعی و اعتبار نمی‌باشد. «فعل اجتماعی قاعده‌مند» در مواردی با عبارت چنین دانسته می‌شود، تعریف می‌شود و در مواردی دارای اعتبار و با عبارت محسوب می‌شود، صفتی را که ندارد، برای آن اعتبار می‌شود. و در گفتمان عرفی آن را دارای این صفت و ویژگی به حساب می‌آوریم.

ب) یک فعل اجتماعی می‌تواند از سویی اعتباری باشد و از سویی دیگر قابل تعریف باشد و اعتباری نباشد مثلاً کارمندی که برای اداره کار می‌کند از جهت اینکه قرارداد کاری دارد، کار او محفوف به اعتبار است و بر همین اساس اجیر به حساب می‌آید ولی زحمت کشیدن او تعریف دارد. همچنین واژه‌های یک زبان براساس قرارداد اجتماعی دلالت بر معانی دارند اما بعد از این قرارداد با کلمات «خبر» می‌دهیم. عمل خبر دادن با اینکه قاعده‌مند است تعریف دارد نه اینکه همراه اعتبار باشد. از این‌رو، کار «خبر دادن» از جهت اینکه کلماتی به کار گرفته شده‌اند و دارای معانی معین می‌باشند، همراه با اعتبار است و از جهت اینکه از این کلمات جمله‌ای ساخته می‌شود و به عنوان خبر، به دیگری اطلاع دادم، تعریف دارد.

ج) امور اعتباری بعد از اینکه در روابط اجتماعی پذیرفته شدند واقعیت‌های اجتماعی‌اند اما واقعیت‌های اجتماعی درعالم اعتبار، به گونه‌ای که می‌توان گفت واقعیت‌های اجتماعی بر دو قسم‌اند: واقعیت‌های اجتماعی واقعی و واقعیت‌های اجتماعی اعتباری. بر این اساس برخی افعال

اجتماعی که محفوف به اعتبار می‌باشند و بر مبنای این اعتبار دلالت بر معنای مورد نظر می‌کنند، به عنوان واقعیت اجتماعی پذیرفته شده، تلقی می‌گردند.

نتایج

۱. تفاوت موضوع علوم طبیعی و علوم اجتماعی

برخی اعمال اجتماعی پوشش اعتباری دارند به گونه‌ای که این اعتبار می‌تواند دلیل آنها به حساب آید. از این رو، فهم این اعمال وابسته به درک این اعتبارات‌اند. با این نگاه روش شناخت این نوع اعمال اجتماعی به عنوان برخی از واقعیت‌های اجتماعی متفاوت‌اند از روش شناخت پدیده‌های طبیعی است زیرا در شناخت پدیده‌های طبیعی از علل بیرونی تحقیق می‌شود ولیکن در واقعیت‌های اجتماعی علل بیرونی به عنوان شرایط و مقدمات تأثیرگذارند و باید دلایل شکل‌گیری و تحقق این واقعیت‌ها از قبیل قصد، انگیزه، قاعده رفتار انسانی را تفهم و درک کرد. و با توجه به اینکه روش شناخت علمی متناسب با ساختار موضوع آن تعیین می‌شود، تمایز موضوع علوم طبیعی و علوم اجتماعی به طور منطقی تمایز این روش شناخت را به دنبال دارد. در شناخت پدیده‌های طبیعی روش علت‌گرایی و در تحقیق از واقعیت‌ها و اعمال اجتماعی، روش دلیل‌گرایی به کار گرفته می‌شود. در واقع، در علوم طبیعی به دنبال شناخت علل بیرونی هستیم و تنها راه شناخت آنها مشاهده و تجربه است ولیکن در علوم اجتماعی به دنبال دلیل هستیم که باید آن را درک کرد، حتی اگر دانشمند علوم اجتماعی به دنبال شناخت علل پیدایش این امور اعتباری در حیات اجتماعی باشد. باز هم این نوع علل با علل طبیعی فرق اساسی دارند؛ زیرا جنس این علل پیدایش امور اعتباری در روابط اجتماعی، از خانواده علل بیرونی نیستند بلکه نیازها و ضرورت‌های توسعه حیات اجتماعی که از جنس دلایل‌اند، منشأ پیدایش این امور اعتباری شده‌اند. برخلاف آنچه که برخی تصور کرده‌اند (سروش، ۱۳۷۶، ص ۴۷۲)، که اگر از علل پیدایش این امور اعتباری تحقیق کنیم نگاه علت‌گرایانه خواهیم دانست چون به دنبال علل پیدایش و ایجاد این امور اعتباری و قراردادی می‌باشیم، علل پیدایش این امور اعتباری همانند علل پدیده‌های طبیعی نمی‌باشد تا اینکه در شناخت علل این امور اعتباری روش علت‌گرایی در علوم طبیعی در پیش گیریم. در واقع، تحقیق درباره قدرت اعتبارسازی انسان از اعمال قدرت اعتبارسازی تفکیک نشده است؛ زیرا اگر به دنبال جواب این سؤال باشیم که علت قدرت اعتبارسازی انسان چیست، نگاه علت‌گرایانه خواهیم داشت و به طور طبیعی باید علت قدرت اعتبارسازی انسان به عنوان جواب بیان شود. ولیکن اگر سؤال از

اعمال قدرت اعتبارسازی انسان نماییم، چرایی اعمال این قدرت معطوف به جستجوی از دلیل خواهد بود نه علت. دقیقاً مانند عنصر اختیار انسان نسبت به انجام فعل که اگر از چرایی اعمال اختیار انسان تحقیق شود، نگاه دلیل‌گرایانه خواهیم داشت. بین سؤال از قدرت اعتبارسازی انسان و اعمال این قدرت خلط شده است و چنین تصور شده است که هرگاه جستجو از منشأ این امور اعتباری در حیات اجتماعی نماییم باید نگاه علت‌گرایانه به نوع علت‌گرایی در پدیده‌های طبیعی داشته باشیم و لکن واقعیت این است که متناسب با حوزه مسائل اجتماعی، از اعمال قدرت اعتبارسازی، اعمال اختیار در انجام فعل اجتماعی، اعمال خلاقیت تحقیق می‌کنیم اما قدرت اعتبارسازی، قدرت عقلانیت، قدرت خلاقیت، در حوزه ویژگی‌های تکوینی و وجودی انسان قرار دارد، و شناخت فلسفی از انسان، بدان‌ها می‌پردازد.

۲. اختلاف کارکرد روش تجربی در دو حوزه علوم طبیعی و اجتماعی

آنگاه که دلیل فعل اجتماعی قاعده می‌شود تخلف از قاعده‌ای که محفوف به اعتبار است تأیید بطلان آن قاعده را به دنبال ندارد و لکن در امور طبیعی تخلف از قانون تأیید بطلان آن را به دنبال دارد. تخلف از چراغ راهنمایی بطلان قاعده راهنمایی را تأیید نمی‌کند اما جوش نیامدن آب در ۸۰ درجه حرارت، بطلان رابطه قانونی بین این درجه حرارت و جوش آمدن آب را تأیید می‌کند.

۳. دانشمندان علوم اجتماعی و طبیعی که از روش فرضی - استنتاجی بهره می‌جویند، تئوری ذهنی آنها از یک جنس ادراکات نمی‌باشد. تئوری ذهنی دانشمند علوم اجتماعی از جنس ادراکات واقعی - اعتباری است و لکن تئوری ذهنی دانشمند علوم طبیعی همیشه از جنس ادراکات واقعی است؛ زیرا در ساخت شناخت واقعیت‌های طبیعی عنصر اعتبار بی‌تأثیر است. بر همین اساس، در صورتی که نهادهای اجتماعی در پیدایش اعمال و واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی تأثیرگذار باشند باید در نظریه‌پردازی علمی این حوزه‌ها، به این عناصر نهادی توجه خاص شود که در این مقاله مجال تفصیل بحث نیست و در جای مناسب خودش می‌باید بدان پرداخت.

منابع

- باماتور، تی‌بی (۱۳۵۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی کلجاهی، تهران: شرکت‌های سهامی.
- بلیگی، نورس (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه حمیدرضا حسینی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، درس‌هایی در فلسفه علم‌الاجتماع، تهران: نشر نی.
- صدیق اورعی، غلامرضا (۱۳۸۲)، بررسی ساختار نظام اجتماعی در اسلام، تهران: اداره کل پژوهش‌های سیما.
- صدیق سروستانی، رحمت‌الله و رجبی، محمود، سلیمان‌پناه، سیدمحمد و اکبر میرسپاه (۱۳۷۳)، تاریخچه جامعه‌شناسی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران: سمت، ۱۳۷۳.
- صمدی، هادی (۱۳۸۹)، ساختار نظریه‌های علمی در علوم طبیعی و علوم اجتماعی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- Weber, M. (1964), The Theory of Social and Economic organization
Translated by A. M. Henderson & T. Parsons, New York: Free Press.
- Winch, P. (1958), The Idea of Social and its Relation to Philosophy,
London: Routledge & Kegan Paul.